

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نازنین و یامین
۳۱ جنوری ۲۰۱۸

از کمونیسم تا کمونالیسم

۴

نوشتار حاضر در گذاری نظری- تاریخی به چگونگی پاگیری ایده کمونالیسم می پردازد؛ ایده‌ای که از جانب بعضی چپ‌ها، آنارشیست‌ها و کمونیست‌های سابق، به عنوان یک راهکار سیاسی متکامل و مدرن تبلیغ می‌شود.

نازنین و یامین



جمع بندی

۱- بوکچین و کمونالیست‌ها نه تنها باوری به تحلیل طبقاتی، انقلاب و طبقه کارگر ندارند بلکه انکارشان می کنند! این در حالی است که وارن بافتⁱ (Warren Buffett) از یک نزاع طبقاتی واقعی حرف می زند و صریحاً اذعان می کند که «به یقین، ما درگیر یک جنگ طبقاتی هستیم و ثروتمندان طبقه من این جنگ را شروع کرده‌اند و ما در حال پیروزی هستیم»ⁱⁱ همین کافیسیت تا جایگاه کمونالیسم را در نزاع کار-سرمایه نشان دهد!

کمونالیست‌ها -به موازات انکار وجود طبقات و یا تقلیل آن به تمایز اجتماعی- بر ارجحیت تضادهای جنسیتی، ملی، قومی، مذهبی و ... تأکید می ورزند؛ آنهم در جامعه‌ای مثل ایران که تضاد شدید طبقاتی می رود تا همه بندهای جامعه را از هم بگسلد.

البته فقط کمونالیست‌ها نیستند که مبلغ چنین ایده‌هایی هستند. در بین استادان دانشگاه، کنشگران اجتماعی و چپ‌های ایرانی نیز نظریات مشابه دیده می‌شود. آنها تلاش دارند تا طبقه کارگر را از هویت طبقاتی‌اش تهی‌کنند و با تأکید گذاشتن بر تمایزات جنسیتی، قومیتی، مذهبی و ... خواهان ائتلاف طبقاتی شوند.ⁱⁱⁱ فراخوان به اتحاد طبقاتی، یعنی دعوت از طبقه کارگر به اتحاد با طبقه‌ای که استثمارش می‌کند؛ ائتلاف طبقه کارگر با جنبش‌ها و گرایشاتی که منافع جدا از منافع طبقه کارگر دارند، یعنی انکار تضاد طبقاتی! تبلیغ اتحاد طبقاتی، تمجید پلورالیسم، تبلیغ منافع ماورای طبقاتی، پُررنگ‌کردن منافع ملی، حقوق شهروندی، آزادیهای مدنی و ... تکفیر «سازماندهی صف مستقل کارگری به منظور به ثمر رساندن مبارزه طبقاتی» هدف مشخصی را -چه بسا ناآگاهانه- دنبال می‌کند: استفاده ابزاری از نیروی عظیم نفرین‌شدگان، در جنگ درون جناحی بورژوازی!

اینان مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی را کهنه و ازمدافنده جلوه می‌دهند؛ دیکتاتوری پرولتاریا را محصول افکار جزم‌اندیش مارکسیست‌های ارتدکس معرفی می‌کنند؛ حکومت کارگری را رویای ناممکن، خیالپردازانه و رومانتیسیسم انقلابی می‌خوانند ... تا کارگران را متقاعد کنند که در متن مناسبات موجود، باید به اصلاحات و رُفرم روی‌کنند؛ به خواست‌های ممکن، قابل حصول، مدنی و قانونی -که به واقع افق و آمال خودشان است- راضی شوند و امر انقلاب را به فراموشخانه تاریخ بسپارند!

چنین تبلیغاتی - در درون صفوف طبقه کارگر- تشنت و تفرقه به وجود می‌آورند و طبقه کارگر را از امر سازماندهی صف مستقل طبقاتی‌اش باز می‌دارد. در غلتیدن به چنین دام‌هایی، در نهایت طبقه کارگر را به پیاده نظام یک جناح از بورژوازی، علیه جناح رقیب مبدل می‌کند!

اعتراضات مکرر و مستمر کارگران و خیزش اعتراضی اخیر ایران -که با سرعت برق‌آسا بیش از ۸۰ شهر را به لرزه درآورد- نقش مبارزه طبقاتی و حضور پررنگ کارگران را به عینه نشان داد. حتی برنامه‌پردازان صدای امریکاهم اعتراف کردند که این شورش «گرسنگان» بود! در خیزش تعرضی «گرسنگان»، طبقه متوسط و نمایندگان سیاسی‌شان (اصلاح‌طلبان، تعدیل‌گرایان، دموکراتها، لیبرالها، خلق‌گراها و ...) حتی برای مطالبه آزادی‌های فردی، دموکراسی، حقوق مدنی، شهروندی و قانونی به میدان نیامد؛ اگر هم تحت نام «مال باختگان» به خیابان آمد، از وحشت سقوطش به صف «گرسنگان» بود!

۲- بوکچین به مبارزه ضدکاپیتالیستی هویت فراطبقاتی می‌بخشد و آن را تا سطح ضدیت با صنعت، شهرنشینی و مدرنیسم تنزل می‌دهد؛ آنهم با ارجحیت دادن به مقولات سلطه، اقتدار، قدرت و هیرارشی. به این ترتیب، هدف مبارزه به اصطلاح ضدکاپیتالیستی، ضدیت با هیرارشی و سیستم سلسله مراتبی تعریف می‌شود و مبارزه برای رهائی از تولید کاپیتالیستی بکلی از ادبیات کمونالیستها حذف می‌گردد!

۳- بوکچین و کمونالیست‌ها، به الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مبارزه برای برپائی مالکیت اجتماعی باور ندارند؛ بلکه مبلغ مالکیت جمعی (تعاونی)، آنهم از منظر اتوریته و قدرت هستند! یعنی، کمونالیست‌ها از این زاویه از مالکیت تعاونی (جمعی) دفاع می‌کنند که مانعی بر سر راه سلطه و اقتدار فردی است!

۴- کمونالیست‌ها علاقه ای به شیوه تولید اقتصادی و مناسبات اجتماعی ناشی از آن ندارند؛ چرا که مشکل را نه در مکانیسم انباشت سرمایه، بلکه در تمرکز ثروت و قدرت می‌بینند. نتیجتاً راه حل مشکل را نیز در توزیع بهتر ثروت و سازماندهی عُمَّالنی جامعه جست و جو می‌کنند.^{iv}

۵- بوکچین و کمونالیست‌ها بعلط مبارزه طبقاتی را محصول دوره «کمپابی» و سوسیالیسم را مشروط به دوره «ووفر» می‌کنند. غافل از آن که هدف سوسیالیسم، تولید بیشتر کالا و از دید مصرف نیست؛ بلکه برآوردن نیاز و فراهم کردن

وقت آزاد بیشتر، برای شکوفا کردن استعدادهای خلاق انسان است. این نقطه عزیمت مارکس بود. او با کاپیتالیسم مخالف بود چرا که آن را سد راه اختیار، آزادی و شکوفائی خلاقیت‌های فردی و اجتماعی انسان می‌دانست.

۶- بوکچین با منطق حرکت سرمایه کاری ندارد؛ تنها می‌خواهد به گونه‌ای ولونتاریستی، قوانین و قراردادهای اجتماعی را به تصویب برساند و به مورد اجراء بگذارد که به واقع پرتره یک کاپیتالیسم سبز است! کمونالیسم تلاشی است برای ارائه یک بدیل تلطیف شده از کاپیتالیسم؛ هرچند که ظاهر یا ادعای ضدکاپیتالیستی دارد. آنچه که کمونالیستها فراموش می‌کنند این است که با تصویب قوانین تنها می‌توان به همه انسانها به چشم برابر و با حقوق یکسان نگرست اما نمی‌توان رابطه نابرابرشان در تولید، توزیع و مناسبات اجتماعی را- در جامعه کاپیتالیستی- برابر یا عادلانه کرد! برابری استثمارشوندگان و استثمارکنندگان یک رویای فریبکارانه است.

۷- به باور بوکچین، در جامعه کاپیتالیستی، اندیشه و عمل فرد، آزاد و اختیاری نیست. به همین خاطر، انسان فاقد خودباوری، ابتکار، خلاقیت و اخلاق است. نتیجتاً، باید جامعه‌ای بنا نهاد که در آن انسانها در غیاب دولت، قانون، اتوریته و هیئرش، با توافق آزادانه و اختیاری خود با یک دیگر همیاری و همزیستی کنند و سازمان اجتماعی جامعه- از تولید تا توزیع، مصرف، بهداشت-درمان، آموزش، امنیت و ...- توسط خودشان سازماندهی شود. اما راهحلی که ارائه می‌کند اخلاقی و اتوپیک است.

در یک جامعه طبقاتی، در زیر سایه یک دولت مقتدر مرکزی که تا دندان مسلح شده تا منافع سرمایه‌داران را حفظ کند، چنین پروژه‌هایی ممکن نیست. رفاه، آزادی، سروری و آرامش استثمارکنندگان در گرو محرومیت، سرکوب و زندان استثمارشوندگان توسط دولت بورژوائی است. اولین اقدام انقلابی کارگران در هم شکستن ماشین دولتی سرمایه است، نه تعمیر و ترمیم آن!

۸- بوکچین از بورژوازی صنعتی، شهرنشین و زرد بیزار است؛ از همین‌رو عزم جزم کرده تا یک بورژوازی عقلانی، سبز و با فرهنگ تربیت کند! آنها از طریق ایجاد جمع‌های کوچک انسانی که در تقسیمات محلی- منطقه‌ئی ایزوله شده اند! این اقدام، بیش از آن که علیه سرمایه باشد، علیه اردوی کار است! رهائی طبقه کارگر در گرو ایجاد تشکل‌های سراسری و متمرکز است؛ نه به عکس! بوکچین در بحث پیرامون تمرکزگرائی به این اصل توجهی نمی‌کند، چرا که به رهائی طبقه کارگر باوری ندارد.

۹- خسارات فاجعه‌بار زیست محیطی، نتیجه منطقی رشد مناسبات کاپیتالیستی است- آنها به تعریف مارکسی- نه نتیجه صنعت، شهرنشینی و مدرنیته! باید به دور از هر گونه توهمی نسبت به «اکوکاپیتالیسم»، برای برپائی یک جامعه «اکوسوسیالیستی» تلاش و مبارزه کرد. «کاپیتالیسم معقول و سبز» تنها یک فریب است. تجربه آلمان و سویدن عملاً نشان دادند که پروژه‌های زیست-محیطی زیرپای منطق سودزائی سرمایه و سیاستهای نئولیبرالیستی لگدمال می‌شوند؛ حتی اگر احزاب سبز در دولت و پارلمان حضور داشته باشند.

۱۰- هنگامی که بوکچین از مارکسیسم گسست، مدعی شد که چپ رادیکال برای نیل به رهائی، آزادی و دموکراسی نیاز به یک ایدئولوژی جدید دارد؛ چیزی که وی آن را «اکولوژی اجتماعی» نامید. او مارکسیسم را غیرانقلابی و کهنه خواند و مارکس را یک جبرگرا (Determinist) نامید چرا که- به ادعای بوکچین- مارکس پروسه گذار از فنودالیسم به کاپیتالیسم را اجتناب‌ناپذیر خواند و بر تهاجمات کاپیتالیسم بر جامعه، طبیعت و آزادی صحه گذاشت! به این ادعا پاسخ چندانی داده نشد. اما علاقه مندان می‌توانند به رفرنس داده شده مراجعه کنند.^۷

۱۱- تحلیل غیرماتریالیستی از تاریخ، تفسیر سطحی از کاپیتالیسم، تعریف اتوپیک و رویائی از آرمانشهر، ارکانی هستند که بوکچین بنای کمونالیسم را بر آنها می‌سازد و با آن داعیه رقابت با نگرش مارکسی می‌کند! اگر بوکچین

«ترانس طبقه» را در دل روابط و مناسبات تولید کاپیتالیستی و زیر سایه دولت حامی‌شان به شهرگردانی دموکراتیک فرامی‌خواند، مارکس پرولتاریا را به مبارزه برای تغییر مناسبات کاپیتالیستی از طریق کسب قدرت سیاسی فرامی‌خواند! اگر بوکچین با تبلیغات ضدمارکسیستی، تحزب‌گریزی و تمرکززدانی را تبلیغ می‌کند، مارکس خواهان همبستگی و تمرکز هرچه بیشتر و آگاهانه‌تر طبقه کارگر است که در قالب حزب و تشکلات سراسری‌اش بروز عینی پیدا می‌کند. اگر بوکچین ترجیح می‌دهد تا با نفی قدرت، دولت و حزب از مبارزه سیاسی در زمین سیاست عقب بنشیند، مارکس با تأکید بر نقش حزب پرولتری، کسب قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا راهکار تغییر جامعه فعلی را ترسیم می‌نماید. به این معنی منحنی زندگی بوکچین و کمونالیست‌ها -از کمونیسم به کمونالیسم- نمودی پس‌روانه در افق‌ها و آرمان‌های طبقاتی‌شان است.

۱۲- صنعت، تکنیک و دانش بشر دیربست که امکانات و مقدرات لازم برای تحقق سوسیالیسم را فراهم آورده است. به واقع شرایط مادی و عینی فراهم است. تنها شرایط ذهنی یا درست‌تر آگاهی طبقاتی است که باید فراهم شود. استقرار سوسیالیسم و کمونیسم تنها به پراکسیس آگاهانه طبقه کارگر گره خورده است. پس پیش به سوی بسیج، تجهیز و تحزب طبقاتی!



ⁱ وارن بافت پس از بیل گیتس، دومین کاپیتالیست جهان است؛ با ثروتی معادل ۷۵.۶ میلیارد دلار!

ⁱⁱ به نقل از دیوید هاروی. [لینک دسترسی](#)

ⁱⁱⁱ محمد مالجو: "برای برون‌رفت از این بن‌بست به گمان من، اگر در سطح طبقاتی بگوئیم، ما نیازمند یک ائتلاف طبقاتی بین طبقه متوسط و طبقه کارگر هستیم. اگر در سطح جنبشی بگوئیم، نیازمند ائتلاف بین آن چیزی که جنبش سبز یا جنبش اعتراضی نامیده می‌شود و جنبش

کارگری هستیم." [لینک دسترسی](#)

^{iv} توماس پیکتی اگرچه خود را کمونالیست نمی‌خواند اما بروشنی این نظریه را توضیح می‌دهد. او می‌نویسد: «آیا می‌شود قرن بیست و یکمی را تصور کرد که در آن کاپیتالیسم، صلح طلب و پایدار باشد؟ یا باید در انتظار بحران بعدی و یا شاهد جنگ جهانی باشیم؟ (ص ۴۷۱). او در

توضیح انباشت روزافزون ثروت یک درصدی‌ها استدلال کرد که «نرخ بازدهی سرمایه (r یا return) همیشه از نرخ رشد درآمد (g) نرخ

رشد (growth) بیشتر هست (g < r)... «تناقض اصلی» سرمایه همیشه همین بوده است». بعبارت ساده تر، پیکتی علت افزایش درآمد سرمایه داران را در سالهای اخیر، با "پیشی گرفتن نرخ بازدهی سرمایه از نرخ رشد"! توضیح داد.

^v برای آشنائی بیشتر با مضمون بحث مارکس پیرامون گذار از فوندالیسم به کاپیتالیسم، به مقاله «در دفاع از

مارکسیسم سیاسی» نوشته جونه برچ و پل هایدمن، ترجمه حسن آزاد مراجعه کنید. [لینک دسترسی](#)